

نوبل ادبیات ۲۰۲۶ با چای، جارو، جنگل و

سکوت

21 مهر 1405

«آن کارسون» شاید برای ما نام آشنایی نباشد، اما یکی از چهره‌های مهم ادبیات امروز جهان است؛ شاعر، مترجم و کلاسیک‌شناس ۷۶ ساله کانادایی که سال‌هاست در ریکیاویک، پایتخت ایسلند، در خانه‌ای کنار دریا و رو به آب‌های شمالگان زندگی می‌کند.

او در آثاری چون «زندگی‌نامه سرخ»، «زیبایی شوهر» و «اروس، آن تلخ شیرین» مرزهای شعر و جستار و ترجمه و روایت را درهم آمیخته است. آکادمی سوئد درباره‌اش نوشت که با «مجموعه آثار جسورانه و مبتکرانه» و در «گفت‌وگویی بازیگوشانه با سنت کلاسیک، فرم‌های تازه‌ای برای ادبیات معاصر» پدید آورده است.

اما چرا این جایزه امسال برای ما مهم شد؟ دلیلش خود برنده نبود؛ نامی بود که چند هفته پیش از اعلام نتیجه در شرط‌بندی‌های ماه اکتبر بالا آمد: محمود دولت‌آبادی، خالق «کلیدر»، با ضریب حدود ۴۰ به یک در میان برندگان احتمالی مطرح شد و همین گمانه‌زنی‌ها چشم ما را به استکھلم دوخت؛ برنده اما کسی دیگر شد.

نکته جالب اینکه کارسون پس از اعلام خبر فقط یک مصاحبه کرده است؛ یک گفت‌وگوی تلفنی کوتاه با بنیاد نوبل. من این مصاحبه را خواندم و کوشیدم به شیوه تحلیل محتوای کیفی – یعنی جدا کردن نشانه‌های تکرارشونده و دیدن الگوی پشت پاسخ‌ها – برای خودم معناهایش را بیرون بکشم. اما هرچه بیشتر پیش رفتم، حس کردم این متن بیش از آنکه یک گفت‌وگوی خبری باشد، شبیه یک اتاق درمان است؛ اتاقی که در آن، پرسش‌های رسانه‌ای به‌جای تعریف و تمجید، به بهانه‌ای برای خودنگری بدل می‌شوند. پس اجازه بدهید یافته‌های این تحلیل را با یک لایه روان‌کاوانه سبک همراه کنم؛ با این قید که هر تفسیری از این دست، حدس است، نه تشخیص.

نخستین یافته این است که کارسون عامدانه درام را پس می‌زند. مصاحبه‌گر تبریک می‌گوید و او می‌گوید تنها کاری که می‌کند این است که «بیسکویت می‌خورد و چای می‌نوشد» و سپس می‌گوید: «بخشید که چندان دراماتیک رفتار نمی‌کنم؛ اینجا فقط یک روز عادی است.» می‌گوید کف خانه به جارو نیاز داشته و او بلند شده و جارو کشیده است. از منظر روان‌کاوی، این نخستین واکنش، یک «سازوکار دفاعی» آشناست: وقتی هیجانی بیش از حد بزرگ و بی‌سابقه از بیرون هجوم می‌آورد، ذهن به کارهای کوچک، تکراری و بدنی پناه می‌برد. جارو کشیدن درست همان لحظه‌ای که جهان تو را صدا می‌زند، تلاشی برای لنگر انداختن است؛ راهی برای گفتن «من هنوز همان کسی هستم که بودم». چای و بیسکویت هم تصادفی نیستند؛ آنها آیین‌های کوچک خانگی‌اند که به آدمی حس تداوم می‌دهند.

دومین یافته، بخشش است. وقتی می‌پرسند نوبل چه معنایی برایت دارد، می‌گوید هنوز فکر نکرده و حالا فقط او و همسرش به راه‌های بخشیدن پول جایزه فکر می‌کنند؛ دوستی دارند که به خانه نیاز دارد و دیگر اینکه سال‌هاست به پزشکان بدون مرز کمک می‌کنند. اینجا نکته‌ای هست: او جایزه را نه به عنوان

«پاداش من» بلکه به عنوان «امانت من» می‌بیند. ذهن وقتی چیزی را حق خود نمی‌داند، در برابر آن بدهکار می‌ماند. کارسون در همان جمله‌های اول می‌گوید «ناخواسته» نویسنده شده و «همیشه سعی می‌کنم کار دیگری انجام بدهم»؛ کسی که موفقیتی را از خود نمی‌داند، موفقیت را هم پس می‌دهد. این نه از سر انکار، بلکه نوعی نیاز به پاک ماندن است؛ گویی جایزه تا وقتی به دست کسی دیگر برسد، آسوده‌اش می‌کند.

سومین مضمون، سکوت است. جشن این خبر؟ «می‌خواهیم در جنگل قدم بزنیم تا مجبور نباشیم به تلفن جواب بدهیم و به سکوت گوش کنیم.» در واژگان روان‌کاوی، این سکوت يك «فضای دربرگیرنده» است؛ جایی که آدم می‌تواند بدون فشار نگاه دیگری، خودش باشد. تلفن در تمام مصاحبه نقش مهاجم را دارد؛ چیزی که مدام زنگ می‌زند و او مدام خاموش می‌کند. حتی می‌گوید «عادت دارم هر وقت تلفن زنگ می‌خورد، آن را خاموش کنم». جنگل، جایگزین اتاق درمان است: طبیعت بی‌کلام، بی‌پرسش و بی‌دآوری.

چهارمین یافته شاید گویاترین باشد؛ کارسون در طول گفت‌وگو يك قاعده را بارها تکرار می‌کند: «از میانه شروع کنید. این تنها قاعده‌ای است که دارم.» وقتی می‌پرسند کسی که آثارت را نمی‌شناسد از کجا شروع کند، همین را می‌گوید و آن را تنها توصیه‌اش به نویسندگان تازه‌کار هم قرار می‌دهد. روان‌کاوی می‌گوید ذهن ما از کودکی یاد می‌گیرد جهان را «آغاز، میانه، پایان» ببیند و برای هر چیز نقطه صفر بسازد. اما کارسون این ساختار را از ذهن مخاطب می‌گیرد. برای روان‌کاوان، این «میانه» یادآور فضایی بازی و خلاقیت است؛ جایی که کودک میان واقعیت و خیال، بی‌نیاز از آغاز و انجام، بازی می‌کند و هنر از همان جا می‌آید.

و آخرین یافته، فروتنی طنزآمیزی است که سراسر مصاحبه را می‌پوشاند. همسرش با شوخی وارد گفت‌وگو می‌شود و کارسون بی‌تعارف می‌گوید: «فکر می‌کنم همه شما دیوانه‌اید.

از منابع الهامش فقط يك نام می‌آورد: هومر. و به این پرسش که چرا کلاسیک‌ها برای مخاطب امروز مهم‌اند، پاسخ می‌دهد: «اهمیتی ندارند؛ مهم این است که ما با آنها مرتبط باشیم.» یعنی مسوولیت ارتباط، از متن کهن به خواننده امروز منتقل می‌شود. طنز او هم چیزی شبیه همان دفاع است: وقتی موقعیت بیش از حد بزرگ می‌شود، خنده آن را کوچک می‌کند تا قابل تحمل شود.

جمع همه این نشانه‌ها يك تصویر می‌سازد: زنی که در برابر مناسک ستایش، چای و جارو و جنگل و سکوت را انتخاب می‌کند؛ زنی که موفقیت را به دیگری می‌سپارد و از آن، تنها اجازه نشنیدن را برمی‌دارد. شاید هیچ‌کس به قدر او نوبل را اینگونه جدی نگرفته باشد؛ نه با آغازی باشکوه، بلکه از میانه؛ همان‌جا که آدم‌ها واقعا زندگی می‌کنند.

اعتماد- مرضیه نگهبان مروي